

چرا اشعار این شاعر وردِ زبان مردم شده است؟

۱۵ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۳۵

سعدی شیرازی بی تردید یکی از کم نظیرترین شاعران تاریخ ادبیات ایران زمین می باشد، به نحوی که گاه تک بیتی از اشعار وی می تواند اوج هنری آثار او را نشان دهد.

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی از چهره های درخشان شعر و ادب فارسی می باشد چنانچه در نظم و نثر جایگاهی بس رفیع دارد و براستی وجود و بقای زبان شیرین پارسی در گرو خدمت بیمانند او و گویندگانی همانند اوست، چنانچه دکتر محمدعلی صادقان می نویسد: این نابغه بزرگ شعر و ادب در سال ۶۰۶ هجری قمری در شیراز در خانواده ای روحانی پای به عرصه وجود گذاشت. چه، خود در غزلی با مطلع:

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت عتاب و ناز و جفا و ستمگری آموخت
گوید:

همه قبيله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
گویا در آغاز کودکی و نوجوانی، پدر خویش را از دست داده و از این بابت سخت آزرده خاطر بوده است:

من آنکه سر تا جور داشتم که سر در کنار پدر داشتم
اگر بر وجودم نشستی مگس پریشان شدی خاطر چند کس
کنون دشمنان گر برندم اسیر نباشد کس از دوستانم نصیر
مرا باشد از درد طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر

وی در جوانی در نظامیه بغداد به تحصیل دانش پرداخت و پس از سفری طولانی، با اندوختن دانش و تجارب فراوان، بار دیگر به زادگاه خود شیراز بازگشت و در سال ۶۵۵ هجری، بوستان و یک سال پس از آن یعنی ۶۵۶ گلستان را تصنیف کرد.

سعدی مردی مسلمان بود و در امور مذهبی سخت متعصب و پای بند:

وامش مده آنکه بی نماز است گر چه ذهنش زفاقه باز است
کو فرض خدا نمی گزارد از قرض تو نیز غم ندارد

در مذهب پیرو اهل سنت و جماعت بود ولی نسبت به حضرت علی و اولاد زهرا علیهم السلام، اخلاص و ارادتی خاص دارد. در مقدمه بوستان، پس از نعت حضرت ختمی مرتبت، به ستایش اصحاب و یاران آن حضرت زبان می گشاید و در قصیده معروفی که با این مطلع:

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را پروردگار خلق و خداوند کبریا آغاز می شود، زبان به ستایش پیامبر گرامی اسلام (ص) می گشاید و آنگاه ابوبکر و عمر و عثمان را در چند بیت مدح می کند و وقتی رشته سخن را به ستایش علی علیه السلام پیوند می دهد کلامش شور و حالی خاص می یابد. گویی از ذکر نام علی (ع) به وجد آمده، عنان اختیار از کف می دهد؛ چنانچه میسراید:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند	جبار در مناقب او گفته هل اتی
زورآزمای قلعه خیبر که بند او	در یکدیگر شکست به بازوی لافتی
مردی که در مصاف زره پیش بسته بود	تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا
شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود	جانبخش در نماز و جهانسوز در وغا
دیباچه مروت و سلطان معرفت	لشکرکش فتوت و سردار اتقیا
فردا که هر کسی به شفيعی زند دست	ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

بلاغت کلام سعدی

در تعریف بلاغت گفته اند: بلاغت عبارت است از بیان کلام فصیح بنا بر مقتضای حال مخاطب، و فصیح کسی را گویند که کلام خود را از عیوبی چند که در کتب معانی و بیان ذکر شده است بر کنار دارد. با این تعریف می توان دریافت که ممکن است گوینده ای فصیح باشد اما بلیغ نباشد یعنی با کلام متین و محکم خویش نتواند مقصود خود را به شنونده ابلاغ نماید. همچنین گفته اند: سخن وقتی نغز و زیباست که دارای دو صفت جزالت و سلاست باشد. جزالت را به فخامت و پرمغزی و سلاست را به روانی تعبیر کرده اند و گفته اند: آفت جزالت، تکلف و تعسف و آفت سلاست، رکاکت است.

بسیاری از اشعار سخن پردازان ما از حلیه بلاغت عاری است یا به تعبیر دیگر، فصاحت دارد اما بلاغت ندارد یعنی به آفت تکلف دچار گردیده است، از این رو هرگاه در تمام بوستان و گلستان و غزلیات و قصاید سعدی به دقت غور و بررسی کنیم شاید نتوانیم بیتی یا عبارتی بیابیم که عاری از فصاحت و بلاغت باشد. سعدی شاعر توانایی است که جزالت و فخامت لفظ و معنی را با سلاست و روانی قرین ساخته است. این استاد سخن در روانی و سادگی بیان تا جایی پیش می رود که شعرش به زبان نثر و محاوره نزدیک می شود بی آنکه از حلیه جزالت و فخامت دور گردد چنانچه سروده است:

آخر نظر به سوی ما کن	دردی به ارادتی دوا کن
بسیار خلاف وعده کردی	آخر به غلط یکی وفا کن
ما را تو به خاطری شب و روز	یک روز تو نیز یاد ما کن

تو هیچ عهد نبستی که عاقبت نشکستی	مرا به آتش سوزان نشانندی و ننشستی
----------------------------------	-----------------------------------

یاد می داری که با ما جنگ در سر داشتی	رأی رأی توست خواهی جنگ خواهی آشتی
--------------------------------------	-----------------------------------

دیدی که وفا به جا نیاوردی	رفتی و خلاف دوستی کردی
---------------------------	------------------------

دیدار تو حل مشکلات است صبر از تو خلاف ممکنات است

خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست طاقت بار فراق اینهمه ایامم نیست

سلاست و روانی سخن سعدی سبب شده است که شعر و نثرش زود به خاطر سپرده شود و از کلاس های درس دانشگاه ها و دبیرستان ها و چهاردیوار کتابخانه ها به میان مردم رود حتی در درون اتوبوس و تاکسی راه یابد و در و دیوار را زینت بخشد و به سبب دارا بودن مضامین واقعی زندگی و سادگی روانی لفظ و معنی در خاطرها بماند تا جایی که به قول استاد ادیبی، هرگاه سخنان و اشعار سعدی را از سینه های مردم گرد آورند شاید چیزی کمتر از کلیاتش نباشد. البته این سخن خالی از مبالغه نیست ولی در این سخن تردیدی نیست که سعدی بیش از هر شاعری به مردم نزدیک است:

هر که نان از عمل خویش خورد منت حاتم طایی نبرد

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی ببرد آورد روزگار نماند دگر عضوها را قرار

عطایش را به لقایش بخشیدم. توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال. آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند به جمال. گفته اند شعر سعدی به نثر و نثرش به شعر نزدیک است. معنی این سخن آنست که سعدی آنگونه ساده و بی پیرایه شعر می سراید که گویی با شنونده خود با زبان نثر و به صورت محاوره سخن می گوید و نثرش آنقدر موزون و آهنگین است که گویی شعر است.

صلابت و شکوه سخن سعدی در قصاید او نمایان است این شاعر توانا در قصیده سرایی نیز طرحی نو انداخت. مضمون قصیده را که پیش از او معمولاً مدح و ستایش امیران و بزرگان زمان بود، دگرگون ساخت و در آن مسائل اخلاقی و اجتماعی را گنجانید. سعدی با کمال شجاعت و شهامت در قصاید خود، امرا، و بزرگان زمان را متنبه و آگاه ساخت تا دست از تعدی و ستم بردارند. علاوه بر آن در اسلوب بیان قصیده نیز تغییراتی ایجاد کرد، کلام سعدی در قصیده از صلابت و شکوه خاصی برخوردار است:

ایها الناس جهان جای تن آسایی نیست مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

داروی تربیت از پیر طریقت بستان کادمی را بتر از علت نادانی نیست

به نوبت اند ملوک اندرین سپنج سرای کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای

چه مایه بر سر این ملک سروران بودند چو دور عمر به سر شد درآمدند از پای

ای نفس اگر بدیده تحقیق بنگری
 درویشی اختیار کنی بر توانگری
 ای پادشاه شهر چو وقتت فرا رسد
 تو نیز با گدای محلت برابری
 گر پنج نوبتت به در قصر می زند
 نوبت به دیگری بگذاری و بگذری

بی شک مهارت و استادی شیخ سعدی در سرودن غزل است. پیش از سعدی، غزل تقریباً در خدمت قصیده بود و به گونه تغزل در آغاز قصیده می آمد. سعدی به غزل استقلال بخشید و آنقدر در این قالب شعری هنرنمایی کرد که در روزگار او غزل به اوج شکوه و رونق خود رسید تا جایی که قصیده را تحت الشعاع خویش قرار داد.

براستی غزل های سعدی در کمال زیبایی و لطف است و باید صد سال انتظار کشید تا خواجه ای دیگر از شیراز بیاید و چون سعدی سخن گوید و غزل فارسی را کمال بخشد و در عین حال اعتراف کند که:

استاد غزل سعدی است نزد همه کس اما
 دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه
 و این خود واقعیتی است. چه، خواجه نیز در شیوه غزلسرائی از سعدی بهره ها یافته است:
 به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
 عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
 بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد
 ابری که در بیابان بر تشنه ای بیارد

ای ساریان آهسته رو کارام جانم می رود
 و آن دل که با خود داشتم با دلستانم می رود

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو درآید
 روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

بخت آئینه ندارم که در او می نگری
 خاک بازار نیرزم که بر او می گذری

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم
 دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم

بسم از هوا گرفتن که پری نماند و بالی
 به کجا روم ز دستت که نمی دهی مجالی

یکی از ویژگی های غزل سعدی اینست که وی قالب غزل را تنها در موضوعات عشقی و عاشقی و بیان رخ و زلف و خط و خال معشوق و سوز و گداز هجران قرار نمی دهد بلکه آن را در خدمت مسائل اخلاقی و اجتماعی هم می آورد. بسیاری از غزل های سعدی آکنده از پند و اندرز است:

ای روبهک چرا ننشستی به جای خویش
 با شیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش

گو گردنت نمی زند آلا جفای خویش

دزد از جفای شحنه چه فریاد می کند

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/27473/چرا-این-شاعر-زبان-زرد-و-شاعر-این-شاعر-چرا>